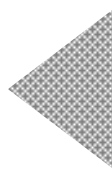


# کوتاه نوشته‌های خواندنی از استیگلیتز



گزینش و ترجمه: سید احسان خاندوزی

## مقدمه

در این بخش برخی مقاله‌های کوتاه استیگلیتز درباره مسائل جاری اقتصادی ارائه می‌شود. ما در این پنج عنوان از این مقالات را برگزیده‌ایم. ویژگی این بخش آن است که اولاً مباحث مطرح شده با محوریت موضوعات روز و ملموس اقتصادی است و از بحث‌های نظری پیچیده به دور است. ثانیاً زبان مطالب زیر از روانی و عوام‌فهمی برخوردار است و این مسأله قدرت ارتباط با مخاطب را بالا می‌برد. همین نکته بیانگر آن است که اقتصاددانانی در سطح عالی و جهانی، می‌توانند و باید در سطح دانش و سیاستگذاری عمومی حضور فعال و اثربخش داشته باشند و برای مخاطبان عام نیز روشنگری کنند. چنین نقشی مستلزم حضور جدی اقتصاددانان در مسائل روزمره جامعه است و خود کمک مؤثری برای ارتقاء تحلیل اقتصاددانان و کاربردی شدن موضوعات مطرح در دانش اقتصاد خواهد بود.

## نقد سیاست‌های فن‌سالاران

استیگلیتز در مقاله‌ای با نام «به فن‌سالاران اعتماد نکنید»<sup>۱</sup> به این نکته اشاره می‌کند که سیاست‌های اقتصادی عموماً خنثی و بی‌طرف نیستند بلکه کاملاً ایدئولوژیک‌اند و بنابراین مقاومت عمومی در برابر آنها پاسخی کاملاً منطقی است. به کشورهای در حال توسعه، توصیه می‌شود که مجری اصلاحاتی باشند که متخصصانی به نام فن‌سالاران (تکنوکراتها) تجویز می‌کنند، فن‌سالارانی که غالباً از سوی صندوق بین‌المللی پول حمایت می‌شوند. در مقابل به مخالفان این اصلاحات انگ عوام‌فریبی و توده‌گرایی زده می‌شود. همچنین کشورهایی که در انجام این اصلاحات شکست می‌خورند به ضعف اراده سیاسی متهم می‌شوند و به زودی بار نتایج وخامت‌بار آن را به دوش خواهند کشید. اما نکته آنجاست که بسیاری از این توصیه‌های فن‌سالارانه بیشتر ناشی از یک ایدئولوژی (جزم‌اندیشی غیرعلمی) است و نه مبتنی بر اصول دانش اقتصاد. البته فن‌سالاران این توانایی را دارند که پروژه‌های برق و نیرو را با کمترین هزینه ممکن و در زمان مناسب به اتمام برسانند. اما این توانمندی بیشتر مربوط به حوزه مهندسی است و نه سیاستگذاری. معمولاً سیاست‌های اقتصادی از گونه این مهارت‌های فن‌سالارانه نیستند. این سیاست‌ها تعارض‌ها و بده‌بستان‌های مهمی را در خود دارد: برخی به کاهش تورم می‌انجامد در حالی که بیکاری را تشدید می‌کند، برخی منافع سرمایه‌گذاران را در پی دارد و برخی سود کارگران را. اقتصاددانان سیاست‌هایی را

که می‌تواند یک وضعیت را بهتر سازد بدون آنکه وضعیت دیگری را بدتر نماید، «کارایی پارتو» می‌نامند. اگر یک سیاست واحد برای همگان از سیاست‌های جایگزین بهتر باشد، آن سیاست یک ترجیح پارتوئی است و چنانچه انتخاب از میان سیاست‌هایی باشد که همگی از ویژگی کاملاً پارتوئی برخوردار باشند، این یک سیاستگذاری کاملاً فنی (تکنیکی) تلقی می‌شود. اما مشکل آنجاست که گزینه‌های سیاستی بسیار اندکی را می‌توان برشمرد که کاملاً پارتوئی باشند. در این صورت انتخاب گزینه سیاستی، در برگزیده انتخابی میان ارزشهای متفاوت است. این انتخاب‌های ارزشی در واقع انتخاب‌هایی سیاسی تلقی می‌شوند و نمی‌توان آنها را به فن‌سالاران و نهاد. البته در بسیاری از تصمیمات سیاسی، بخشهای فنی و بحثهای تکنیکی وجود دارد که فن‌سالاران می‌توانند از انتخاب گزینه‌های پست پارتو (که تماماً شامل زیان اقتصادی و اجتماعی است) جلوگیری کنند. این مسأله در جایی است که فن‌سالاران خود بانی تصمیمات و سیاست‌هایی نشوند که بخش اعظم آن زیان اقتصادی یا اجتماعی باشد.

باید یادآور شد که بسیاری از انتقادات به فن‌سالاران حالت پوپولیستی و عوامگرا دارد اما نگاهی به نمونه‌های خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی الهام گرفته شده از نگرش فن‌سالارانه در دهه ۱۹۹۰، حاوی نکات بسیار درس‌آموزی است. مثلاً اصلاحات بانکداری انجام شده در آن دوران به گونه‌ای بود که هنوز نیازمند کمک متناوب دولت است و این مسأله اقلیت را ثروتمندتر و کل جامعه را فقیرتر می‌سازد. چنین شکست‌هایی حکایت از این دارد که ما باید کمی از اعتماد فراوان خود به فن‌سالاران را بکاهیم. به عنوان نمونه دیگر می‌توان به تقلید فن‌سالاران در کشورهای در حال توسعه برای حذف انواع مالیاتها و جایگزینی مالیات بر ارزش افزوده (VAT) اشاره کرد. این در حالی است که نظام مالیات بر ارزش افزوده ناظر به مراحل تولید در بخشهای رسمی یک اقتصاد شفاف می‌شود و برای کشورهای در حال توسعه که درجه بازار سیاه و اقتصاد غیررسمی بالایی دارند، اساساً ناکارا و ناموفق عمل می‌کند. وضع این مالیات در کشورهای در حال توسعه خود مشوق مخفی ماندن بخشهای تولیدی و گسترش اقتصاد غیررسمی است. همچنین از آنجا که این بخش‌های رسمی اقتصاد هستند که محصولات با کیفیت و فناوری بالا و قابل رقابت با کشورهای توسعه یافته تولید می‌کنند، این نظام مالیاتی به تداوم ضعف اقتصادی نیز کمک می‌کند. بنابراین نباید با شنیدن مخالفت‌هایی علیه طرح‌های فن‌سالاران چنین گمان کنید که این تبلیغات توده‌گرا ارزش توجه ندارد. شاید توده‌گرایی و رواج انتقاد علیه فن‌سالاران به دلیل آن باشد که اینان چیزهای بیشتری از فن‌سالاران در خصوص اثرات واقعی سیاست‌ها می‌دانند.

### نقد جهانشمولی سیاست‌های اقتصادی متعارف

استیگلیتز همچنین در مقاله «الگوی واحد اقتصادی برای جهان مناسب نیست»<sup>۲</sup> چنین می‌نویسد: امروز جهانی شدن کمتر در راستای منافع بسیاری از تنگدستان جهان است. همانطور که کمتر به ثبات اقتصاد جهانی و بهبود محیط زیست اهمیت می‌دهد. واقعیت آن است که گذار از عصر حضور کمونیسیم به دوران اقتصاد بازار آنچنان بد

مدیریت شد که به استثنای چین، ویتنام و برخی اقتصادهای شرق اروپا، در دیگر نقاط فقر به موازات رشد درآمدها، افزایش یافت. پاسخ برخی آن است که از جهانی شدن دست بکشید. این جواب برای ما نه ممکن است و نه مطلوب.

واقعیت آن است که جهانی شدن منافع اقتصادی بسیاری در پی داشته است (توسعه شرق آسیا تا حد زیادی با استفاده از فرصتهای تجارت، بازار و فناوری جهانی بود). فرایندهای جهانی شدن منافع قابل توجهی برای ارتقاء سلامتی داشته و فشارها برای تقویت جامعه مدنی جهانی و عدالت اجتماعی را تشدید نموده است. این همه بدان معناست که مشکل نه در اساس فرایند جهانی شدن، بلکه در چگونگی مدیریت آن است. بخشی از این مشکل به نهادهای اقتصاد جهانی (WB, IMF, WTO) برمی گردد که قاعده‌سازی بازی جهانی را برعهده دارند. این نهادها غالباً به گونه‌ای عمل کرده‌اند که بیشتر در خدمت منافع کشورهای توسعه یافته صنعتی بوده است. به این مشکل باید رویکرد بسیار تنگ‌نظرانه و یک‌سونگرانه در مسائل اقتصاد و جامعه جهانی را نیز اضافه کرد.

در مباحث بخش عمومی تنها نمایندگان معدودی هستند که به صراحت از منفعت خویش سخن می‌گویند. همه چیز در لفافه «منافع عمومی» مطرح می‌شود. در حالیکه ارزیابی اثر یک سیاست موردی بر منافع عموم، نیازمند یک الگو و مدل است که توضیح دهد تمام نظام چگونه به هم وابسته است و چگونه کار می‌کند؟ چنین الگوی فراگیر و عادلانه‌ای تا کنون معرفی نشده است. تفاوت‌های برجسته‌ای میان الگوی نظام بازار ژاپنی و الگو یا ویرایش نظام بازار آلمانی، سوئدی و آمریکایی به چشم می‌خورد. برخی کشورها با درآمد سرانه مشابه ایالات متحده وجود دارند که نابرابر توزیعی و فقر در آنها پایین‌تر و استانداردهای زندگی مانند بهداشت و سلامت در آنها بالاتر است. همچنین با وجود اینکه بازار در محوریت هر دو نظام اقتصادی آمریکا و سوئد قرار دارد لیکن دولت نقشهای کاملاً متفاوتی را بر عهده دارد. مثلاً دولت سوئد همزمان با اینکه مسؤلیت‌های بیشتری درباره رفاه اجتماعی به دوش دارد، نرخ رشد یا نرخ نوآوری و اختراع مشابهی با آمریکا دارد. برای بسیاری از آمریکایی‌ها، الگوی آمریکایی بسیار خوب عمل کرده در حالیکه برای مردم سوئد الگوی خودشان ترجیح بیشتری دارد. در مورد الگوهای شرق آسیا نیز همین نکته قابل ذکر است. البته هدف در اینجا نشان دادن مزیت یک برداشت ویژه از نقش دولت یا بازار نیست بلکه تأکید بر این نکته است که واقعاً اختلاف‌های نظری جدی در بین اقتصاددانان عالی رتبه بر سر موضوع فوق وجود دارد. البته این سخن به معنای آن نیست که (بنا بر برداشت غلط رایج) اقتصاددانان بر سر هیچ مسأله اساسی توافق ندارند.

مشکل از آنجا آغاز می‌شود که IMF (یا دیگر نهادهای بین‌المللی) دست به پیشنهادها یا توصیه‌های سیاستی‌ای می‌زند که توافق قطعی و اجماعی در مورد آن وجود ندارد. به عنوان نمونه گرچه در موضوع آزادسازی بازار سرمایه، شواهد مؤید به اندازه شواهد مخالف در دسترس است، اما در این نظر که تحت تورم‌های بالا، نظام

اقتصادی نمی‌تواند به عملکرد مطلوبی داشته باشد، اجماع وجود دارد. هرچند نمی‌توان حکم کرد که لزوماً هر چه تورم کاهش یابد، اقتصاد بهتر کار می‌کند.

مخالفت‌ها با جهانی شدن بیش از آنکه ناشی از حاکمیت نگرش اقتصادی بر همه مقولات باشد، برخاسته از تسلط یک رویکرد ویژه اقتصادی بر همه چیز است. رویکردی که شاید بتوان آن را «بنیادگرایی بازاری» نامید. معارضه با جهانی شدن در بسیاری از نقاط جهان نه به خاطر پیامدهای طبیعی جهانی شدن بلکه ناشی از دگرگونی‌های ویژه‌ای مانند سیاست‌های اجماع واشنگتنی است که نهادهای مالی بین‌المللی بر همگان تحمیل می‌کنند. به عبارت دقیق‌تر مخالفت‌ها نه با برخی سیاست‌ها، بلکه با این نگرش کلی است که تنها این دسته از سیاست‌های توصیه‌ای درست و صحیح هستند. در کنار این نکته باید یادآور شد که ما نمی‌توانیم در فرایندهای جهانی شدن، عقب‌گرد داشته باشیم اما می‌توان از نقطه‌ای که اکنون ایستاده‌ایم، تلاشی را برای اصلاح و عملکرد بهتر نظام آغاز نمود. آغازی با پذیرش این نکته که یک نظام و رویکرد یکسان اقتصادی برای تمام جهان مناسب نیست.

### دور صحیح توسعه تجارت جهانی

استیگلیتز در مقاله‌ای با نام «زمانی برای شروع دور صحیحی از توسعه تجاری»<sup>۳</sup> به موارد متعددی از تناقض‌ها و تبعیض‌های موجود در روابط کنونی و ضوابط حاکم بر سازمان تجارت جهانی اشاره می‌کند. تکیه بر آزادسازی بازارهایی که کشورهای پیشرفته در آن مزیت و قوت بیشتری دارند مانند بازار خدمات حرفه‌ای و مالی و بازار سرمایه و از سوی دیگر بی‌توجهی به بازار نیروی کار جهانی و تقاضای تعرفه‌زدایی از بازار محصولات کشاورزی، بی‌اعتنایی به جهانی کردن خدمات غیرمهارتی، صنایع کاربر و خدمات ساختمانی (که در همه اینها کشورهای در حال توسعه از مزیت رقابت برخوردارند) از نکات مورد توجه وی است. وی پیشنهاد می‌کند که شیوه درست توسعه تجاری باید از یک اصلاح نهادی و حقوقی آغاز شود و درجه شفافیت و بازبودگی نظام تجارت را برای لحاظ منافع فراگیرتر در فرایندهای چانه‌زنی تأمین نماید و به لابی‌های پنهانی کلوب آمریکا خاتمه بخشد.

وی به بعد دیگر نظام تجاری نیز توجه زیرکانه و دقیقی دارد و آن مشکل چگونگی تحقق بخشیدن لوازم تجارت باز و رقابت جهانی است. اصلاحات تجاری بویژه برای کشورهای در حال توسعه که با کمبود منابع مالی و ضعف‌های نهادی مواجه‌اند، هزینه‌زاست. هزینه‌های تعدیل را می‌توان قیمت استفاده از منافع تجارت آزاد چندجانبه نام نهاد. بنابراین انتخاب کشورها برای توسعه و اصلاحات تجاری، مستلزم فرایند هزینه - فایده در مقابل هزینه و منفعت تجارت آزاد است. حال اگر دور صحیح توسعه تجاری مستلزم منافع فراگیر کشورهای عضو است، آنگاه اقتصادهای پیشرفته نه تنها باید کشورهای در حال توسعه را در پرداخت هزینه‌های اصلاحات تجاری یاری کنند بلکه باید آنها را برای قرار گرفتن در معرض فرصت‌های اقتصاد به‌هم‌پیوسته جهانی کمک نمایند. به نظر استیگلیتز

این دور صحیح توسعه تجاری چندان دور از دسترس نیست و مهمترین لازمه آن، تغییر عادت و جایگاه چانه‌زنی کشورهای شمال است.

### نقدی بر دست نامرئی بازار

وی در مقاله دیگری، تیغ انتقادات خویش را متوجه دانش اقتصاد متعارف نمود و عنوان معنادار «دست نامرئی‌ای در کار نیست» را برای آن برگزید.<sup>۴</sup> استیگلیتز اشاره می‌کند که برندگان نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱ (که خود از جمله آنان بود) به دنبال تبیین تأثیر نقصان و عدم تقارن اطلاعات در بازارها بودند. فرضی که سالها اقتصاددانان متعارف بدون توجه به واقعیات اقتصادی و سازوکار دقیق آن، بر اساس آن به تحلیل رفتارها و پدیده‌ها می‌پرداختند. نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۲ نیز به صاحب‌نظرانی اعطا شد که از منظر میان رشته‌ای با روان‌شناسی، نشان داده‌اند که چگونه افراد به شکل نظام‌مندی کمتر از حد انتظار اقتصاد متعارف، معقول عمل می‌کنند. در واقع نه تنها افراد گاهی برخلاف پیش‌بینی نظریه استاندارد اقتصاد رفتار می‌کنند بلکه این رفتارها را به طور متناوب و سیستماتیک انجام می‌دهند. شاید این اندیشه برای فعالان حرفه‌ای بازار بورس یا آشنایان با نگرش کینز، چندان تازه نباشد اما قطعاً برای اقتصاددانان متعارف کاملاً بیگانه است. هر دو دیدگاه مطرح شده بویژه در مورد اطلاعات نامتقارن، حکایت از این دارد که بازارها به طور عمومی کارا عمل نمی‌کنند و دولت نقش مهمی برای بازی دارد. وی سپس تصریح می‌کند که دست نامرئی آدم اسمیت واقعاً قابل رؤیت نیست زیرا در واقع وجود ندارد. این در حالی است که در دهه‌های اخیر نگرش مسلط در اقتصاد، مکتب انتظارات عقلانی بوده که بر اطلاعات متقارن، تصمیمات عقلانی، فقدان جیره‌بندی اعتبارات و همچنین بازارهای کارا و نزدیک اشتغال کامل تکیه داشته است. با وجود شواهد متناقض فراوان، این نگرش بویژه در حوزه‌های دانشگاهی ایالات متحده از مقبولیت و تسلط برخوردار است و نشانه‌ای از پیروزی ایدئولوژی بر دانش به شمار می‌رود و دانش‌آموختگان این دانشگاه‌ها در نقاط مختلف جهان در مسند سیاستگذاری بر اساس همین نگرش‌ها نشسته‌اند. نگرشی که می‌توان آن را بنیادگرایی بازار خواند. دانش مطلوب آن است که خود محدودیت‌های خویش را به رسمیت بشناسد اما طرفداران انتظارات عقلانی چنین تعادل و نرمشی از خود نشان نمی‌دند.

از سوی دیگر نتیجه دیگری که از تحقیقات برندگان نوبل اقتصاد ۲۰۰۲ برآمده است به نقش اقتصاد آزمایشگاهی اشاره دارد. در تحقیقات آزمایشگاهی این مطلب تأیید شده که کنشگران اقتصادی آنچنان که نظریات اقتصاد می‌گویند، خودخواه نیستند و بسیاری اوقات بر اساس عاطفه و دیگرخواهی عمل می‌کنند. البته آزمایش‌ها در یک مورد جواب متفاوتی نشان می‌دهند و آن در مورد خود اقتصاددانان است! شاید دلیل این امر آن باشد که اقتصاد، افراد دارای خودخواهی و سودجویی را بیشتر به خود جذب می‌کند یا اینکه شاگردان خود را به سوی اصول منفعت شخصی مادی سوق می‌دهد و شاید به هر دو دلیل. استیگلیتز تصریح می‌کند که بهتر است علم اقتصاد را

چنان سامان دهیم که رفتارها و پدیده‌ها را چنان که هست، گزارش کند نه چنان که ما می‌خواهیم. تنها با شناخت درست‌تر رفتار اقتصادی انسان‌هاست که می‌توان سیاست‌های مؤثرتری برای بهبود اقتصاد طراحی نمود.

### دانش‌های مورد نیاز برای توسعه

استیگلیتز در بخشی از نوشته‌هایش به موضوع «دانش و توسعه» پرداخته و بر نکات مفیدی انگشت نهاده است.<sup>۵</sup> از جمله این نکات آن است که بیشتر دانشی که برای توسعه‌یافتگی کشورها لازم است، از نوع دانش‌های پیشرفته نوین نیست بلکه دانش‌های اساسی و پایه‌ای است. مانند اینکه چگونه بنگاه‌های اقتصادی را سامان دهیم؟ چگونه بخش‌های مختلف اجتماع را به صورت رو به رشد و بلندمدت ساماندهی نماییم؟ چگونه زندگی توأم با سلامتی و رفاه بیشتری را با حفظ محیط زیست همراه کنیم؟ چگونه سیاست‌های اقتصادی مناسب برای رشد اقتصادی را طراحی نماییم؟ ... بدین ترتیب نهادهای توسعه‌یافته‌ی جهانی نیاز زیادی به جمع‌آوری و اصلاح این دانش‌ها دارند. دانشی که فراتر از انباشت تجربیات موفق کشورهاست. دانشی که باید نشان دهد چرا برخی تجربیات در اقتصادهای خاص جوابگو و مناسب است و در برخی دیگر نه؟ بنابراین یک عنصر محوری در دانش نسبت به توسعه، تحقیق و پژوهش است.

از آنچه تاکنون گفته شد برمی‌آید که چنین دانشی، یک کالای عمومی جهانی است و (مانند دیگر کالاهای عمومی) بدون حمایت و کمک نهادهای عمومی جهانی، میزان در دسترس بودن آن کمتر از حد مطلوب خواهد بود. از این رو یکی از کلیدی‌ترین وظایف نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی و برنامه توسعه ملل متحد، آن است که به نظام تولید و توزیع چنین دانشی در میان کشورها کمک نمایند. توجه کنید که نوعی مکمل بودن طبیعی میان این وظیفه جدید بانک جهانی و نقش‌های پیشین آن (فراهم‌سازی سرمایه برای کشورهای کمتر توسعه‌یافته) وجود دارد. به این صورت که دانش مورد نیاز برای توسعه، به بهره‌وری سرمایه‌ها کمک شایانی می‌نماید. گزارش جدید بخش تحقیق بانک جهانی نشان می‌دهد که کمک‌های بانک تأثیر قابل توجه و مثبت در اقتصادهایی داشته که نظام تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری مناسبی داشته‌اند و در مقابل اثری نامحسوس بر کشورهای با ضعف نهادهای سیاست‌گذاری به چشم می‌خورد. پس دانستن اینکه چگونه باید سیاست‌های اقتصادی را با شرایط ویژه کشورها منطبق نمود، بخش مهمی از دانش‌های مرتبط با توسعه است. همچنین از آنجا که پیش بردن پروژه‌های منفرد و موردی، موجب پیشرفت چندانی در فرایند توسعه و ارتقاء اقتصادی کشورها نمی‌شود، دانستن شیوه تنظیم پروژه‌ها به گونه‌ای کاملاً مرتبط با مسائل اساسی توسعه باشد، از نیازهای مهم به شمار می‌رود. به هر حال باید در مورد رابطه فعال میان دانش و توسعه اقتصادی تاملی دوباره نمود.

### الگوی حکمرانی خوب

وی در مقاله‌ای با عنوان «ابزار بیش‌تر و اهداف گسترده‌تر؛ حرکت به سوی اجماع پساواشنگتنی»<sup>۶</sup> در

ضمن نقد سیاست‌های پیشین به اصول تازه سیاست‌گذاری اشاره می‌کند. استیگلیتز در این مقاله سیاست‌های تعدیل یا اجماع و اشنگتنی را از دریچه‌های مختلف نقادی می‌کند. در اصل انتقاد وی از استمرار شیوه ناکارای حکمرانی (نقش و سیاست‌های دولت) بویژه در کشورهای در حال توسعه و تکیه به الگوی زیان‌بار ولی متعارف دولت نئوکلاسیک است. او علت عدم موفقیت اجماع و اشنگتنی به عنوان یک نظریه فکری را ساده بودن آن می‌داند. او می‌گوید: «چند مسأله از دید اجماع و اشنگتنی پنهان مانده است که عبارتند از:

- مقررات مالی صحیح یا اصلاح بخش مالی؛

- سیاست‌های رقابتی؛

- تشکیل سرمایه انسانی و سیاست انتقال فناوری؛

- نقش مکمل دولت برای بخش خصوصی.

از دیدگاه استیگلیتز، چند خطا در نظریه اجماع و اشنگتن وجود دارد، طوریکه بحران‌های بانکی، پولی و مالی از عوامل اصلی نوسانات اقتصادی در قرون نوزده و بیست بوده و در سال‌های اخیر بحران‌های مالی، فراوان‌تر و پرهزینه‌تر شده‌اند. او نظام مالی و بانکی را در کانون توجه قرار می‌دهد و وظایف دولت برای ایجاد یک نظام مالی کارآمد را چنین برمی‌شمارد:

- حفظ امنیت و سلامت بازارهای مالی؛

- ایجاد رقابت؛

- حمایت از مصرف‌کنندگان؛

- تضمین دسترسی گروه‌های فقیر و حاشیه‌ای به سرمایه.

استیگلیتز برای دستیابی به دولتی که مداخله او بتواند راهگشا باشد مجموعه‌ای از سیاست‌ها را پیشنهاد می‌کند. به طور خلاصه برای دست یافتن به چنین دولتی سیاست‌های زیر می‌تواند مفید باشد:

- حاکمیت قانون و هنجارهایی که به مقامات انگیزه اقدام بر اساس منافع جمعی را می‌دهد؛

- قوه قضائیه مستقل؛

- بازبینی و ترازسازی‌های نهادی از طریق تفکیک قوا؛

- استخدام و ترفیع بر اساس شایسته‌سالاری با حقوق‌های رقابتی؛

- واگذاری فعالیت‌ها از طریق پیمانکاری؛

- استفاده از مزایده و مناقصه برای ارائه خدمات خرید کالا؛

- قرارداد براساس عملکرد؛

- ایجاد اجماع برای سیاستگذاری؛

- اجرای طرح ها و سرمایه گذاری ها به صورت غیر متمرکز و مشارکتی؛

- مبارزه با فساد و فعالیت های خود سرانه.

آخرین تفاوت الگوی مورد نظر استیگلیتز و سیاست های متعارف، در اهداف این دو و چارچوب های سیاستگذاری نهفته است. در اجماع و واشنگتنی هدف رشد اقتصادی است، اما در اجماع پساواشنگتنی هدف دستیابی به توسعه مساوات طلبانه، توسعه پایدار و توسعه مردم سالار است. وی همچنین در مقاله دیگری با نام «اصلاحات به کجا می رود: ده سال تجربه گذار» از دریچه دیگری سیاست های تعدیل ساختاری و اجماع و واشنگتنی را نقد می کند. وی ابتدا تجربه روسیه و چین را با یکدیگر مقایسه کرده و علت موفقیت چین و شکست روسیه را بررسی می کند. استیگلیتز چند عامل را در این مسأله موثر دانسته و بر دو مورد آن تأکید می کند: اولاً حکمرانی شرکتی و ثانیاً سرمایه اجتماعی و سازمانی. او درک نادرست این دو مورد را ناشی از نظریه علم اقتصاد استاندارد و نئوکلاسیک می داند که فهم نادرستی از اقتصاد بازار و مبانی آن ارائه می دهد. از نظر وی اصلاحات راه به جایی نبرد و در خصوصی سازی نیز خطاهایی صورت گرفته است. نوع غلط خصوصی سازی، روسیه را با بحران روبرو کرد.

وی در ضمن نقد سیاست های اجماع و واشنگتنی، بخش هایی از الگوهای پیشنهادی خود را معرفی می کند. در این الگو اصلاحات باید به تقویت سرمایه اجتماعی و سازمانی و حکمرانی بهتر شرکتی بیانجامد. برای تحقق این هدف باید اصلاحات را از آنجا که ایستاده ایم آغاز کنیم. به جای ایجاد تغییرات شدید در درون بنگاه ها و روابط آنها باید ظرفیت های مدیریتی و سازمانی آنها را افزایش داد. سیاست تمرکززدایی، قراردادهای مدیریتی و کوتاه کردن رابطه کارگزاری سه سیاست کلی استیگلیتز در این مقاله است.

### پانوشت ها:

- ۱- این مقاله در مجله گاردین مورخ ۱۶ جولای ۲۰۰۳ به چاپ رسیده است.
- ۲- این مقاله در تاریخ ۲۴ جولای ۲۰۰۲ در تایمز آنلین به چاپ رسید.
- ۳- این مقاله در روزنامه تایمز مالی در تاریخ ۲۰ ژوئن ۲۰۰۴ به چاپ رسیده است.
- ۴- این مقاله در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۲ در روزنامه گاردین به چاپ رسید.
- ۵- برگرفته از مقاله و سخنرانی استیگلیتز در سمینار بانک جهانی تحت عنوان «دانش برای توسعه» که در پایگاه اینترنتی بانک جهانی قابل دسترسی است.
- ۶- در کتاب حکمرانی خوب بنیان توسعه (۱۳۸۳). احمد میدری و جعفر خیرخواهان. مرکز پژوهش های مجلس شورای